

فصل نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم
شماره دوم (پیاپی 34)، تابستان 1396، صص 117-140
تاریخ وصول: 1394/11/17، تاریخ پذیرش: 1395/11/09

تأثیر جریان فکری عبدالله بن مسعود و شاگردانش بر حوادث قرن اول قمری در کوفه

احمد نظارتی زاده* - ناصر جدیدی**

چکیده

پس از ارتحال پیامبر اکرم (ص) و به وجود آمدن کشمکش میان مسلمانان، گروهی با گردانندگان سقیفه هم‌پیمان شدند و گروهی نیز در مقابل آنان قرار گرفتند و خلافت و امامت را حق الهی حضرت علی (ع) دانستند. در این بین گروهی از صحابه پیامبر (ص)، همچون عبدالله بن مسعود، بی‌طرفی و سکوت اختیار کردند و کم‌کم با سیاست‌های خلفا همداستان شدند و این‌گونه زمینه‌های لازم برای رشد و تولد گروه قاعدین فراهم شد. عبدالله بن مسعود در سال 21 ق و به دستور خلیفه دوم و سمت معلم قرآن رهسپار کوفه شد. حال سعی این مقاله بر آن است تا با روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع اصلی کتابخانه‌ای، بازتاب جریان فکری عبدالله بن مسعود و شاگردانش را بر حوادث قرن اول قمری در کوفه واکاوی کند. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که خط فکری عبدالله بن مسعود و شاگردانش در کوفه، ایجاد گروهی به نام قاعدین را باعث شد. این گروه در اختلاف‌ها و کشمکش‌های سیاسی و نظامی دوران حکومت امیرالمومنین (ع)، با دستاویز بی‌طرفی و دوری از فتنه، در ورطه «بی‌تفاوتی» افتادند. آنان از صحنه‌های سیاسی و اجتماعی غایب شدند و در جنگ‌های سه‌گانه‌ای که برای امام علی (ع) پیش آمد، به بهانه‌های گوناگون خود را کنار کشیدند و در تضعیف حکومت آن حضرت نقش بسزایی داشتند.

واژه‌های کلیدی: سقیفه بنی ساعده، خلفا، عبدالله بن مسعود، قاعدین، کوفه.

* کارشناس ارشد تاریخ اسلام، گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران، nezartizadee@yahoo.com نویسنده مسوول

** استادیار، گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

مقدمه

تأسیس مدرسه تفسیری قرآن که در تداوم سیاست‌های خلیفه دوم، به‌ویژه سیاست منع تدوین و نقل حدیث پیامبر(ص) بود، خلق جریان فکری و فرهنگی را در کوفه باعث شد که در جریان‌های بعدی کوفه نقش بسزایی ایفا کرد.

در منابع متقدم و پژوهش‌های متأخر، به‌صورت مستقل، به مکتب تفسیری کوفه و نقش عبدالله بن مسعود و یارانش کمتر پرداخته شده است. در این آثار، بیشتر از حیث تاریخ‌نگاری و گاه حدیث و فقه به آن نگریسته شده است و به تأثیر جریان فکری این مکتب در شکل‌گیری حوادث بعدی کوفه، همچون واقعه عاشورا، کمتر توجه شده است. از این‌رو، در پژوهش حاضر با استفاده از روش کتابخانه‌ای و با بهره‌گیری از منابع و پژوهش‌ها به این مهم توجه شده است. پرسش‌های مدنظر پژوهش آن است که عملکرد عبدالله بن مسعود در حوادث پس از سقیفه بنی‌ساعده چگونه بود و مکتب تفسیری کوفه و شاگردان عبدالله بن مسعود در پیدایش جریان‌های مختلف و بازتاب آن در حوادث بعدی کوفه چه نقشی داشتند؟

معرفی عبدالله بن مسعود

عبدالله بن مسعود از نخستین ایمان‌آوردگان (ابن سعد، 1410: 131/3) و اولین کسی بود که پس از پیامبر(ص) آشکارا و با صدایی بلند در مکه تلاوت قرآن کرد و آن را به گوش قریش رساند و در این راه، آزار و شکنجه‌های فراوان دید (ابن هشام، بی‌تا: 194/1). پیامبر او را به خود جذب کرد؛ به‌طوری‌که در اکثر کارها به پیامبر(ص) خدمت می‌کرد. وی آب وضو و مسواک و کفش‌های پیامبر را نگه می‌داشت و هرگاه پیامبر(ص) بلند می‌شدند، کفش‌های ایشان را می‌پوشانید و هرگاه پیامبر(ص) می‌نشستند، آن‌ها را از

پایداری همراهان و پیروان پیامبران الهی و باقی‌ماندن آنان بر عهد و پیمان و دنباله‌روی از جانشین انبیا الهی، در ترویج آیین و یاری پیامبران نقش کلیدی داشته است. موضع‌گیری و پایبندی پیروان انبیا الهی در راه ایشان و حرکت در مسیر جانشینان آنان و باقی‌ماندن در آن، روشی است که کلید حل بسیاری از مشکلات می‌شود. همانند انبیا گذشته، پس از رحلت پیامبر عظیم‌الشان اسلام(ص) نیز این مسئله خود را به‌خوبی نشان داد و باعث ایجاد فتنه و انشقاق در امت اسلام شد؛ به‌نحوی‌که تنها تعداد اندکی از صحابه پیامبر(ص) در ادامه مسیر با جانشین الهی آن حضرت ماندند و بیشتر آنان خط‌مشی و مسیر حرکت خود را در راستای کسانی قرار دادند که بر سر کار آمدند. این گروه با فاصله‌گرفتن از مسیر حق، ضایعات فراوانی برای امت اسلامی فراهم آوردند و با خلق شعار «حَسْبُنَا كِتَابَ اللَّهِ» مسلمانان را از امام بر حق جدا کردند و اهل بیت پیامبر(ص) را در جامعه رها کردند؛ به‌طوری‌که در پرتو این سیاست، مبانی اهل‌البیت کنار گذاشته شد و در مدارس علمی عراق و حجاز و شام مبانی خلفای سه‌گانه ارائه شد.

در حوادث پس از سقیفه، برخی از صحابه پیامبر(ص) به علت‌های گوناگون حق الهی حضرت علی(ع) را نادیده گرفتند و با گردانندگان سقیفه هم‌پیمان شدند. از میان این صحابه نقش عبدالله بن مسعود، در جایگاه یکی از پیشگامان در پذیرش اسلام، حائز اهمیت است. عبدالله بن مسعود در عصر خلفای نخستین و در پاره‌ای از مواقع، با سیاست‌های ترسیم‌شده توسط دستگاه خلافت همگام و هم‌رای شد و این نگرش فکری بر شاگردان وی تأثیر بسزایی نهاد. این صحابی پیامبر(ص) با

آن با ما اهل بیت منازعه نموده و کار شما را انجام دهد؛ زیرا رسول خدا در غدیر خم برای هیچ کس جای عذر و بهانه و حرفی باقی نگذاشت، پس شما را قسم می‌دهم به خداوند که هر کس در روز غدیر حضور داشته و این فرمایش پیامبر (ص) مَولاه فَهَذَا عَلِيٌّ مَولاه تا آخر را شنیده است از جایش برخاسته و هم اکنون شهادت دهد». زید بن ارقم گوید: «از میان آنان (تنها) دوازده نفر از بدریون برخاسته و گواهی دادند و من نیز از کسانی بودم که آن حدیث را از پیامبر (ص) شنیده بودم؛ ولی آن روز کتمان نمودم، و به همین جهت به نفرین علی بن ابی طالب دو چشمم نابینا گشت» (طبرسی، 1387: 168/1 و 169).

در این بین، گروهی از یاران حضرت رسول (ص) به بیعت با ابوبکر در سقیفه معترض شدند و خواستار خلافت و رهبری اهل بیت پیامبر (ص) شدند. یعقوبی نام این اشخاص را چنین بیان می‌کند: «عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام، خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، براء بن عازب و ابی بن کعب» (یعقوبی، 1362: 523/1). دسته‌ای از اصحاب کبار پیامبر (ص) نیز در محله بنی بیاضه اجتماعی شبانه تشکیل دادند تا صبح سه‌شنبه جلو بیعت با ابوبکر را بگیرند. اعضای این اجتماع عبارت بودند از: «عمار، مقداد، سلمان، ابوذر، عباد بن صامت، ابوالهثیم بن التیهان و حذیفه بن یمان که به اتفاق براء بن عازب به در منزل ابی بن کعب رفتند و او را با نظر خود همراه کردند» (جوهری، بی تا: 46).

در این باره، عبدالله بن مسعود از جمله کسانی است که در منابع دست اول تاریخی از او نشانی یافت نمی‌شود که در مقابل این جریان انحرافی (سقیفه) ایستادگی کرده باشد و از حقانیت الهی حضرت علی (ع) دفاع کرده باشد. کسی که در جایگاه یکی از صحابه برجسته

پای ایشان درمی‌آورد و با خود برمی‌داشت (معرفت، 1379: 201/1). هرگاه پیامبر (ص) می‌خواستند، ایشان را بیدار می‌کرد و بدون هیچ مانعی وارد خانه پیامبر (ص) می‌شد. او در هر دو هجرت، یعنی هجرت به حبشه و مدینه، شرکت جست و به هر دو قبله، مسجدالاقصی و کعبه، نماز خواند و در تمام جنگ‌ها همراه پیامبر (ص) حضوری فعال داشت. از همه مردم بر حفظ قرآن بیشتر مواظبت می‌کرد و پیامبر (ص) خوش داشتند که قرآن را از زبان وی و با تلاوت او بشنوند (ثقفی کوفی، 1353: 477).

عبدالله بن مسعود در دوران خلافت ابوبکر (11 تا 13 ق)

پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) فرمان صریح آن حضرت در مقاطع مختلف، به ویژه غدیر خم، درباره امامت و ولایت حضرت علی (ع) زیر پا گذاشته شد و مردمی که تعالیم اسلام در عمق و جان بسیاری از آنان جا نگرفته بود، تسلیم وقایع پیش آمده در سقیفه بنی ساعده شدند و دم فرو بستند. برخی بی تفاوت و برخی از ترس گروه دیگری و از روی طمع حق را یاری نکردند. ماحصل این رویداد به خلافت رسیدن ابوبکر در سال 11 ق بود. انحرافی که به شکل یک «جریان» حساب شده آغاز شد و با وعده‌ها و وعیدها و نیز با تطمیع‌ها و تهدیدها جا افتاد.

بشیر بن سعد از انصاری که زمینه خلافت را برای ابوبکر فراهم ساخته بود، با گروهی از انصار گفت: «ای ابوالحسن چنانچه این سخنان تو را انصار قبل از بیعت با ابوبکر شنیده بودند هیچ کس در گفته تو اختلاف نمی‌کرد. حضرت فرمود: ای مردم! آیا سزاوار بود که من جنازه رسول خدا (ص) را بر زمین گذاشته و بدون توجه به تجهیز و تکفین و دفن او می‌آمدم و بر سر خلافت منازعه می‌کردم؟! به خدا قسم که هیچ فکر نمی‌کردم کسی خود را برای خلافت عنوان کند و در

پیامبر(ص)، در دوران سخت سیزده‌ساله بعثت پیامبر(ص) و زمان هجرت ایشان از مکه به مدینه هم‌دوش و یار ایشان بود و همواره همچون دیگر صحابه پیامبر(ص)، در سخت‌ترین وضع ممکن در معرض شکنجه‌های روحی و جسمی بود و این دوران را تحمل کرد، تا کارنامه شایسته‌ای از خود به یادگار گذارد.

عبدالله بن مسعود در دوران خلافت عمر بن خطاب (13 تا 23 ق)

پس از ابوبکر، در سال 13 ق، خلافت به عمر بن خطاب رسید. عبدالله بن مسعود برای حفظ هماهنگی مسلمانان، حتی در این دوره‌ها نیز، در صحنه‌های جنگی که پیش می‌آمد در نقش سرباز شرکت می‌کرد تا از کیان اسلامی و موجودیت اسلام دفاع کند. عمر همچنین وی را در سیمت آموزگاری برجسته و کارشناس امور دینی و قرآنی به کوفه اعزام کرد و او بنای مدرسه کوفه را در آن شهر گذاشت (ابن حجر، 1415: 58/1) و سیمت معلمی کوفه را به عهده گرفت. به همین منظور، عمر بن خطاب برای مردم کوفه نوشت: «ای مردم کوفه شما سر اعرابید و سالار آن و شما تیر من هستید که با آن هر که را از هر سو آهنگ می‌کند نشانه قرار می‌دهم، اینک عبدالله بن مسعود را برای شما برگزیدم و پیش شما گسیل داشتم و شما را برای استفاده از او بر خود ترجیح دادم» (ابن سعد، 1410: 454/6؛ بلعمی، 1373: 519/3). خلیفه دوم عمار یاسر را در سیمت حاکم کوفه به این شهر فرستاد و همراه او ابن مسعود را در جایگاه معاون عمار و معلم قرآن و سرپرست بیت‌المال به کوفه فرستاد (ابن حجر، 1412: 609/3؛ ابن ابی‌الحدید، 1378: 106/10). او در نامه‌ای به مردم کوفه چنین نوشت: «همانا من

عمار یاسر را به‌عنوان امیر و حاکم به‌سوی شما فرستادم، همراه او عبدالله بن مسعود را به‌عنوان معلم و معاون با او فرستادم. این دو از برگزیدگان نیک‌سرشت اصحاب رسول خدا(ص) هستند، به آن‌ها اقتدا کنید و از این دو نفر پیروی نمایید و گفتارشان را بشنوید. من با فرستادن عبدالله بن مسعود به‌سوی شما، شما را بر خودم ترجیح دادم» (ابن اثیر، 1409: 258/3). در زمان خلافت عمر، ابن مسعود می‌کوشید که چندان با قدرت حاکمه درگیری پیدا نکند. «عبدالله بن مسعود جایی که نص از کتاب یا سنت وجود نداشت، به روش عمر بن خطاب، از نظر خود بهره می‌گرفت. همو در خصوص عمر می‌گفت: اگر همه مردم به راه و مسیری روند و عمر به راه و مسیری دیگر رود، من راه و مسیر عمر را می‌روم. او جز در موارد بسیار اندک و نادر با عمر مخالفت نمود...» (ابن حجر، 1415: 59/1).

عبدالله بن مسعود، نشر یا منع حدیث

با اندک تأملی در جریان‌های شکل‌گرفته پس از رحلت پیامبر(ص)، مبرهن است که پس از ایشان دو جریان متمایز بروز کرد: جریانی که بر کتاب الله و سنت رسول خدا(ص) تکیه و تأکید می‌کرد و بر ژرف‌نگری بدان‌ها و تأمل در آن و تفسیر قرآن و تدوین و ثبت سنت رسول خدا(ص) اصرار می‌ورزید؛ در مقابل جریانی که از یک‌سو شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» (بخاری، 1407: 120/1) سر می‌داد؛ اما از تدبیر و تفسیر آن جلوگیری می‌کرد و از سوی دیگر، از ثبت و ضبط سنت پیامبر(ص) منع می‌کرد که ثمره ناگوار این عقیده ایجاد مکتب «اجتهاد و رای» در میان صحابه و همچنین تابعان و دیگر مسلمانان بود. استاد محمدتقی شریعتی با نگرش عمیق و دقیقی بر روند شکل‌گیری جریان‌های پس از رسول الله(ص)

و تابعین) در کتابت حدیث اختلاف نمودند جمعی مانند ابن عمر و ابن مسعود و زید بن ثابت و ابوموسی اشعری و ابوسعید خدری و ابوهریره و ابن عباس (از نقل حدیث) کراهت داشتند و...» (سیوطی، بی تا: 64/2).

نصوصی از تاریخ برجای مانده است که حاکمیت وقت، یعنی خلفای سه گانه، به هیچ روی نشر فضایل اهل بیت علیهم السلام، به ویژه حضرت علی (ع) و جایگاه ایشان را برای رهبری و خلافت مسلمانان پس از پیامبر (ص) بر نمی تابیدند. آنان از هرگونه اقدامی برای محو فرامین پیامبر (ص) دریغ نمی ورزیدند. در همین خصوص فردی ابی بن کعب را در مدینه می بیند و از او می پرسد: «پس از پیامبر (ص) چه شد؟! ابی پاسخ نمی دهد. مرد اصرار می کند و می گوید شما صحابیان را چه شده است؟ چرا حق را نمی گوید؟ ابی به این بسنده می کند آنان که سیاست را بدین سان گره زدند، هم خود هلاک شدند و هم دیگران را هلاک کردند». در همین حال، مردم چون بیشتر نزدیک او می شوند تا بیشتر بشنوند، ابی بن کعب راه خویش را به سمت خانه اش پیش می گیرد. در همین حال آن شخص می گوید که ابی می رفت و می گفت به خدا سوگند اگر تا جمعه زنده ماندم، همه چیز را می گویم و از ملامت ملامتگران هراس به دل راه نمی دهم و آنچه از رسول خدا (ص) شنیده ام باز می گویم؛ زنده بمانم یا کشته شوم و... و من چون پگاه پنجشنبه بیرون آمدم، کوچه خانه ابی بن کعب را پر از جمعیت دیدم، همگی گفتند سرور مسلمانان ابی بن کعب مرد؟! (ابن سعد، 1410: 500/3). او تردیدی باقی نمی گذارد که ابی بن کعب پس از این اعلام، در سال 30 ق و در زمان خلافت عثمان، سر به نیست شد (ابن سعد، 1410: 382/3؛ بهودی، 1368: 33).

می نویسد: «... در سابق، خاطر نشان ساختیم که چون پیامبر در آخرین ساعات حیاتش خواست چیزی بنویسد، نگذاشتند و بهانه شان این بود که پیامبر (ص) در حال بیماری است و قرآن ما را بس است؛ ولی آنان بعد متوجه شدند که احادیث دیگری هست که همان مقصود را که پیامبر (ص) می خواست در آن موقعیت خاص تأکید و تسجیل کند، می فهماند. این بود که به طور کلی از روایت و نقل حدیث و نوشتن آن جلوگیری کردند و سخت ممانعت نمودند» (شریعتی، بی تا: 156).

علامه سید مرتضی عسکری در خصوص علت اصلی منع حدیث توسط خلفا می نویسد: «... اکنون فراموش نکنیم که منع تدوین، به دلیل جلوگیری از نشر فضایل علی (ع) شکل گرفت؛ به ویژه به روزگار معاویه که بر کتمان فضایل مولا تأکید می شد و بر منابر به آن بزرگوار دشمنام داده می شد» (عسکری، 1373: 64/1).

اینکه ابوبکر پس از رحلت پیامبر (ص) حدیث را عامل اختلاف معرفی کرد، این مطلب بدون تردید با موضوع جانشینی پس از پیامبر (ص) ارتباط داشت؛ زیرا پس از رحلت رسول خدا (ص) مسلمانان در موضوع خلافت دچار اختلاف شدند و وجود احادیثی که در فضیلت علی (ع) و اهل بیت ایشان وارد شده بود، عاملی برای تشدید اختلافات بود. «به همین منظور همواره از جانب او و عمر تعبیری چون بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ كِتَابَ اللَّهِ فَاحِلُوا حَلَالَهُ وَ حَرَّمُوا حَرَامَهُ وَ حَسَبْنَا كِتَابَ اللَّهِ وَ جَرَّدُوا الْقُرْآنَ وَ أَقْلُوا الرَّوَايَةَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ» (ذهبی، 1374: 7/1).

سیاست وضع شده از ناحیه خلفا، موجب شد که یاران رسول خدا (ص) در قبال نقل یا نگارش حدیث مواضع متفاوتی اتخاذ کنند. به این صورت که برخی از سیاست منع تبعیت کردند و از نقل و نشر حدیث روی برتافتند؛ همچنان که به نقل از سیوطی: «سلف (صحابه

سیدمحمدرضا حسینی جلالی پس از ذکر این روایت به نقل از ابن‌عبدالبر می‌نویسد: «صحیفه‌ای که به این وسیله از بین رفت، محتوای واضح و روشنی داشت. این صحیفه بنابه نقل علقمه مشتمل بر روایات زیبایی درباره اهل‌بیت (ع) بود و با آنکه علقمه از ابن‌مسعود درخواست کرده بود تا به آن نظری بیفکند، مع هذا عبدالله بن مسعود توجه نکرد و آن را از بین برد. اما از ملاحظه این روایت می‌توان دریافت که هیچ یک از توجیهاات ذکر شده برای از بین بردن این صحیفه مدنظر نبوده‌است به سبب اینکه اولاً محتوای صحیفه قابل اختلاط با قرآن نبود؛ ثانیاً در صحیفه چیزی معارض با قرآن وجود نداشت؛ ثالثاً در صحیفه اثری از خرافات اهل کتاب در بین نبود؛ رابعاً مطالعه روایات این صحیفه موجب انصراف از قرآن نمی‌گشت. چراکه مجرد چند حدیث آن هم در صحیفه‌ای مختصر، انسان را از قرآن باز نمی‌دارد. باین‌همه عبدالله بن مسعود آن را از بین برد آن هم با این توجیه که مطالب قرآن بی‌نیازکننده از روایات صحیفه است (و به عبارتی همان شعار معروف خلیفه دوم حسبننا کتاب الله). اما اگر خوب بنگریم درمی‌یابیم که محتوای صحیفه مذکور با منافع طبقه حاکمه در تضاد بوده‌است. زیرا احادیث آن صحیفه احتمالاً در فضیلت اهل‌بیت (ع) وارد شده و بر خلافت و جانشینی انسان پس از رحلت رسول خدا (ص) تصریح داشته‌است. این احادیث همچنین اهل‌بیت (ع) را عدل قرآن قرار داده بود و آن همان دو امانتی است که پس از رسول خدا (ص) در بین مردم باقی ماند» (حسینی جلالی، 1413: 412).

برای روشن‌تر شدن بحث فوق باید گفت که چرا ابوبکر با تعبیری چون: «بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ فَاجْلُوا حَلَالَهُ وَ حَرِّمُوا حَرَامَهُ» وصیت پیامبر (ص) را نادیده گرفت؛ همچنین چرا خلیفه دوم در آستانه وفات پیامبر (ص) از آوردن قلم و کاغذ برای آن حضرت

کار به جایی رسیده بود که حذیفه بن‌یمان، از صحابه عالیقدر پیامبر (ص) که اسرار فراوانی را پیامبر (ص) بر او عرضه کردند و بین او و عمار عقد اخوت بستند و مسلمانان او را صاحب سِرِّ رسول‌الله (ص) می‌نامیدند و بسیار به او مراجعه می‌کردند، می‌گفت: «اگر آنچه را می‌دانم بگویم و بر کرانه جویباری باشم و دستهایم را دراز کنم و آب بگیرم، قبل از آنکه آب را به لبانم برسانم، کشته خواهم شد» (متقی‌هندی، 1409: 345/13).

همچنان‌که بیان شد رفتار صحابه پیامبر (ص) با موضوع نقل و نشر حدیث متفاوت بود؛ از جمله صحابه پیامبر (ص) عبدالله بن مسعود بود که از پیامبر (ص) احادیثی نقل کرده‌است؛ اما عبدالله بن مسعود نیز در هر زمان و موقعیتی احادیث پیامبر (ص) را نشر و نقل نمی‌کرد. حسینی جلالی در کتاب معروف خود، تدوین السنه الشریفه، پس از ذکر سند از قول عبدالرحمن بن اسود و او به نقل از پدرش آورده‌است: علقمه کتابی از مکه یا یمن آورده بود و آن صحیفه‌ای بود که در آن احادیثی درباره اهل‌بیت پیامبر (ص) درج شده بود. به اتفاق علقمه بر عبدالله بن مسعود وارد شدیم و صحیفه را به او دادیم. وی کنیزکی را صدا زد و درخواست کرد تا طشت آبی فراهم کند. به او گفتیم ای ابو عبدالرحمن (ابن مسعود) در آن بنگر، احادیث حسن و نیکویی در آن وجود دارد؛ اما عبدالله بن مسعود در حالی که آن‌ها را با آب می‌شست گفت: نَحْنُ نَقْصُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ (یوسف، 3) (حسینی جلالی، 1413: 412). اشاره به آیه 3 سوره یوسف که می‌فرماید: «ما شیوا و گویاترین سخن را با وحی این قرآن برای حکایت می‌کنیم». سپس عبدالله بن مسعود گفت: «دل‌ها بسان ظرف‌هایی هستند آن‌ها را با قرآن سرگرم نمایید و به غیر قرآن مشغول نسازید».

آن روز ندیدم و ما اصحاب محمد(ص) جمع شدیم و کوتاهی و قصوری نکردیم و با فردی برتر و بهتر از خودمان، عثمان، بیعت کردیم و شما هم با او بیعت کنید» (ابن سعد، 1379: 54/3).

عبدالله بن مسعود در عصر خلافت عمر به دستور او و سپس به دستور عثمان همچنان خزانه دار بیت المال کوفه باقی ماند، تا اینکه عثمان ولید بن عقبه، برادر مادری خود، را حاکم کوفه کرد. انحراف و فساد و حیف و میل بیت المال و شراب خواری ولید باعث شد که او با اعتراض شدید مردم کوفه روبه رو شود. عبدالله بن مسعود نیز به شدت به او اعتراض کرد و بالاخره کلیدهای بیت المال را نزد ولید انداخت و به مردم کوفه گفت: «کسی که برنامه اسلام را تغییر دهد، خداوند او را واژگون سازد و کسی که دستورهای اسلام را جابه جا کند، خداوند بر او غضب خواهد کرد. اینکه حاکم شما (ولید) برنامه و دستورهای اسلام را تغییر داده و دگرگون نموده است. آیا فردی مثل سعد و قاص باید عزل شود و به جای او ولید بن عقبه نصب شود؟» (امینی، 1366: 3/9).

مخالفت عبدالله بن مسعود با عثمان در جمع آوری قرآن

از مجموع برخی روایات شیعه و اهل سنت چنین برمی آید که اکثر صحابه و حتی امیرالمومنین علی(ع) بر عمل عثمان در جمع آوری قرآن تأکید کرده اند. پس از آنکه حضرت علی(ع) به خلافت رسیدند، مردم را بر آن داشتند تا به همان مصحف عثمان ملتزم باشند و تغییری در آن ندهند؛ هرچند در آن غلطهای املائی وجود داشته باشد. این از آن نظر بود که از آن پس هیچ کس با حربه اصلاح قرآن، تغییر و تحریفی در آن به وجود نیاورد؛ از این رو حضرت علی(ع) تأکید فرمودند که از امروز هیچ کس نباید به قرآن دست بزند و دستور «انَّ القرآن لا یُهاج الیوم و لا یُحوّل» را قاطعانه صادر

جولوگیری کرد و با نسبت دادن هذیان به رسول خدا(ص) و نیز با سردادن شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» جامعه اسلامی را از وصیت پیامبر(ص) مستغنی دانست؟ و چرا در ابتدا قرآن را برای هدایت مسلمانان کافی اعلام کردند و پس از مدتی، طبق قرائن گفته شده، از تفسیر آن رویگردان شدند؟ هاشم معروف الحسینی نیز در اثر معروف خود، در اسات فی الحدیث و المحدثین، با بیان از بین بردن احادیث آن صحیفه توسط ابن مسعود و ذکر این جمله او که گفته «دلها ظرف فرا گیرنده است؛ آن‌ها را به جز قرآن مشغول نکنید» به انحراف عبدالله بن مسعود از ولایت علوی اشاره کرده است و تصریح کرده است که او با دگراندیشان در حاکمیت وقت، در برابر مولا علی(ع) همسویی می کرده است و بر چرخ خلافت می چرخیده است (معروف الحسینی، 1398: 22). این دیدگاه را تنی چند از پژوهشگران پذیرفته و بدان تأکید کرده اند و برخی در تبیین توضیح و تأیید این دیدگاه به روایت یادشده استناد کرده اند و نوشته اند: «موضوع احادیث که احادیث نیکویی بوده، با اهل بیت(ع) مرتبط بوده است. راوی (علقمه) به این نکته توجه داشته و از این روی بدان تأکید کرده است تا عبدالله بن مسعود را به محتوای روایات متوجه سازد؛ اما وی وقعی نهاد و احادیث را تباه ساخت» (حسینی جلالی، 1413: 412).

عبدالله بن مسعود در دوران خلافت عثمان بن عفان (23 تا 35 ق)

عفان بن مسلم از ابوائل نقل می کند که: «چون عثمان بن عفان (سال 23 هجری) به خلافت رسید، عبدالله بن مسعود هشت روزه از مدینه به کوفه رفت و پس از حمد و ثنای الهی گفت: امیرالمومنین عمر بن خطاب درگذشت و هیچ روزی را پریهاوتر از

معلی بن خنیس برای من نقل کردند که ما «محضر امام صادق (ع) بودیم و ربیعہ الرأی نیز با ما بود. در آنجا پیرامون قرآن سخن به میان آمد و امام صادق (ع) فرمود: اگر ابن مسعود قرآن را طبق قرائت ما نمی خوانده است، گمراه بوده است. ربیعہ گفت: گمراه؟ امام (ع) گفت: بلی، گمراه». امام صادق (ع) اضافه کردند: ما قرآن را طبق قرائت اُبی می خوانیم. شاید در آن مجلس درباره قرائت‌های غیرمتعارف ابن مسعود بحث شده است و امام (ع) به آنان تذکر داده است که این قرائت‌ها جایز نیست و قرائت صحیح همان قرائت عامه مسلمانان است و کسی که از این روش متداول عامه تخطی کند، گمراه است؛ زیرا چنین کسی از روش مسلمانان که نسل به نسل از پیامبر (ص) فرا گرفته اند، عدول و تخطی کرده است و به فرض صحت نسبت، اگر ابن مسعود قرآن را برخلاف روش مسلمانان قرائت می کرده است، گمراه است؛ زیرا طریق میانه طریقی است که جامعه مسلمانان در آن مشی می کنند و کسی که از این میانه گام برون نهد، هر کس که باشد، گمراه خواهد بود (معرفت، 1381: 221 و 222).

مؤسس مدرسه تفسیری کوفه

با گسترش رو به افزون اسلام و آغاز فتوحات اسلامی در بلاد دیگر، این احساس در بزرگان صحابه به وجود آمد تا علوم و معارف اسلامی را که از وحی سرچشمه گرفته اند، به پهنای گیتی بگسترانند و دیگران را از این فیض عظمی سیراب کنند. البته تمامی صحابه در مراتب علمی و دانش اسلامی یکسان نبوده اند و برحسب استعدادها و مواهب ذاتی و مقدار حضور علمی نزد پیامبر (ص)، درجات متفاوتی داشته اند و هر یک طبق ظرفیت خود از آن منبع سرشار بهره برده اند. از میان صحابه پیامبر (ص)

کردند (طبرسی، 1387: 218/1). بنابراین اجماع علمای شیعه بر آن است قرآنی که امروزه در دست است، همان قرآن کامل و جامع است و هرگز دچار تحریف و تغییر نشده است و قرآن 114 سوره است (مجلسی، 1403: 42 و 41/92؛ معرفت، 1381: 116 و 117). شاید عبدالله بن مسعود تنها کسی بود که با سرسختی بسیار در این کار با عثمان مخالفت می ورزید (ابن اعثم کوفی، 1372: 971). گویا عوامل روانی و احساسی، در کنار سایر عوامل، به این مخالفت مدد می کرد. ابن مسعود در آغاز امر از تسلیم مصحف خود به عثمان خودداری می کرد؛ چون برای او سخت ناخوشایند بود که زید بن ثابت کم سن و سال تر از او، متصدی گردآوری و جمع آوری قرآن باشد (حجتی، 1382: 445). همچنین ابن مسعود می گوید: «مرا از این کار کنار می زنند و آن را به کسی (زید) می سپارند که قسم به خدا آن گاه که او در صلب مردی کافر بود، من اسلام را پذیرفته بودم» (سجستانی، 1936: 25). اما به هر ترتیب، عبدالله بن مسعود بعدها از رفتار خود درباره جمع آوری قرآن نادم شد و با جماعت اصحاب و گردآورندگان قرآن، همراه و هم سخن شد (ابن عطیه، 1954: 95).

به هر حال مصحف عبدالله بن مسعود از نظر ترتیب و تنسيق، به شدت با ترتیب مصحف حضرت علی (ع) متفاوت بود و همچنین در مصحف او معوذتین، یعنی سوره فلق و سوره ناس، و نیز سوره حمد، فاتحه الکتاب، نگارش نشده بود. کار او را در حذف نگارش این سه سوره چنین توجیه کرده اند که غالب مردم و بلکه همه مسلمانان این چند سوره را حفظ کرده بودند و چون مردم از لحاظ نسیان و فراموشی به این سه سوره مصونیت داشتند، ابن مسعود آن‌ها را در مصحف خود نیاورد (ابن عطیه، 1954: 95 و 96). علی بن الحکم می گوید که عبدالله بن فرقد و

ربیع بن خثیم ثوری

ربیع بن خثیم معروف به خواجه ربیع یکی از اصحاب و شاگردان خاص عبدالله بن مسعود بود. ابن سعد از قول عبدالله بن ربیع، پسر ربیع، می نویسد: «هر گاه ربیع بن خثیم پیش عبدالله بن مسعود می رفته است کس دیگری را اجازه رفتن پیش او نبوده است تا گفت و گوی آن دو تمام شود و نیاز یکدیگر را برآورند» (ابن سعد، 1379: 633/6). ربیع بن خثیم مردی زاهد، گوشه گیر، اهل وعظ و نصیحت، سکوت بسیار و ممتد، تهجد، گریه مداوم و ملازم نمازهای جماعت بود (عزیزی، 1380: 305).

زمانی که حضرت علی (ع) به قصد مقابله با معاویه عازم صفین بود، اکثر کوفیان برای عزیمت و جهاد به حضرت علی (ع) پاسخ مثبت دادند، جز اصحاب و یاران عبدالله بن مسعود؛ از جمله عبیده سلمانی و ربیع بن خثیم و همراهانش. «ربیع بن خثیم که رهبری چهارصد تن را داشت، نزد امام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان ما با وجود شناخت، فضل و برتری تو، در این پیکار (داخلی) شک داریم و نه ما و نه تو و نه دیگر مسلمانان هیچ کدام از وجود افرادی که با دشمنان بدون مرزی پیکار کنند بی نیاز نیستیم، پس ما را در برخی مرزها بگمار که آنجا باشیم، در دفاع از مردم آن مناطق بجنگیم؛ پس علی (ع) او را به حدود ری فرستاد و نخستین پرچمی که در کوفه بسته شد پرچم (مأموریت مرزداری) ربیع بن خثیم بود» (منقری، 1370: 162). اکثر بزرگان شیعه اقدام خواجه ربیع را مبنی بر اینکه مرز حق و باطل را تشخیص نداد و در حقانیت سپاه حضرت علی (ع) در مقابل سپاه معاویه به شک افتاد و به نوعی قعود کرد، نکوهش کرده اند.

میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء می نویسد: «خواجه ربیع مسلمان درستی نبود گر چه در رجال الکشی او را از زهاد ثمانیه و او از تقوا پیشه ها معرفی شده و می توان کسانی را که به تقه بودن او اشاره

چهار تن به تفسیر قرآن مشهورند و پنجمی ندارند، اینان عبارت اند از:

1. امیرمؤمنان علی (ع) که سرآمد و داناترین آنهاست؛
2. عبدالله بن مسعود؛ 3. ابی بن کعب؛ 4. عبدالله بن عباس که از نظر سن کوچک ترین آنهاست؛ ولی در رواج تفسیر از دیگران جلوتر است (معرفت، 1379: 194/1).

عبدالله بن مسعود مؤسس و بنیان گذار مدرسه کوفه بود. خلیفه دوم در سال 21ق او را به در سمت معلم و مفسر قرآن و همچنین وزیر عمار به کوفه فرستاد (ابن حجر، 1415: 58/1). «... راه و روش عبدالله بن مسعود نزدیک به روش عمر بن خطاب بود و براساس روش او، جایی که نص از کتاب یا سنت وجود نداشت از نظر خود بهره می گرفت. عبدالله بن مسعود می گفت: اگر همه مردم به راه و مسیری روند و عمر به راه و مسیری دیگر رود، من راه و مسیر عمر را می روم که جز در موارد بسیار اندک و نادر با او مخالفت ننمود. خلیفه دوم هنگامی که گروهی از انصار را به سمت کوفه فرستاد از کثرت حدیث پیامبر (ص) آنها را نهی کرد و به آنها گفت: شما به سمت قومی می روید که بیشتر قرآن می خوانند؛ پس در صورت مواجه شدن با آنها کمتر برایشان روایت نقل کنید. به همین سبب اهل کوفه فقه را بر قاعده تخریج، قانون فتوادادن و رای، بنا نهادند» (ابن حجر، 1415: 60/1). در مقایسه با مدرسه های دیگر، از جمله مدینه، ویژگی این مدرسه در این است که اعتماد به رای و اجتهادش بیش از نقل است و این مطلب از کثرت مسائل خلاف در میان ایشان مشخص می شود (شوشتری، 1374: 17).

شاگردان مشهور عبدالله بن مسعود در کوفه

مشهورترین شاگردان عبدالله بن مسعود که گفتار او را فرا گرفتند و برای مردم فتوا کردند و به نظرهای او عمل می کردند، عبارت بودند از:

اختلاف می‌ورزند داوری خواهی فرمود» (زمر، 46)، سکوت خود را شکست (ابن سعد، 1379: 641/6 و 642). اما گویا سوال‌کننده از پاسخ قانع نشده بود که بار دیگر از او پرسید: درباره قاتلان امام حسین (ع) چه می‌گویی؟ و او گفت: «ما أقول! الی الله ایابهم و علی الله حسابهم» است. او پس از این تا آخر عمر دیگر سخنی در این باره نگفت (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا: 93/7).

مرتضی مطهری در خصوص خواجه ربیع می‌نویسد: «تنها جمله‌ای که غیر از ذکر و دعا از او شنیدند آن وقتی بود که اطلاع پیدا کرد که مردم حسین بن علی (ع) فرزند عزیز پیامبر (ص) را شهید کرده‌اند؛ چند کلمه گفت در اظهار تأثر و تأسف از چنین حادثه‌ای. می‌گویند بعدها استغفار می‌کرد که چرا من این چند کلمه را که غیر ذکر بود، به زبان آوردم. همین آدم در دوران امیرالمومنین (ع) جزء سپاهیان ایشان بوده است. یک روز آمد خدمت امیرالمومنین (ع) (در جنگ صفین) عرض کرد: «یا امیرالمومنین! إنا شککنا فی هذا القتال». «إنا» را هم که می‌گوید معلوم می‌شود که او نماینده عده‌ای بوده است. یا امیرالمومنین (ع)! ما درباره این جنگ شک و تردید داریم، می‌ترسیم این جنگ، جنگ شرعی نباشد. چرا؟ به جهت اینکه ما داریم با اهل قبله می‌جنگیم، ما داریم با مردمی می‌جنگیم که آن‌ها مثل ما شهادتین می‌گویند. مثل ما نماز می‌خوانند، مثل ما رو به قبله می‌ایستند. یا امیرالمومنین (ع) به من کاری واگذار کنید که در آن شک نباشد» (مطهری، 1383: 123).

در مجموع خواجه ربیع جز عبادت و اشتغال به خود، به آنچه در اطراف او اتفاق می‌افتد توجهی نداشت. همچنان که آیت‌الله خویی وی را فردی می‌داند که از عبادت‌های بسیار خود تنها به ظواهر و پوسته آن رسیده بود و از عمق و حقیقت بندگی محروم بود و می‌نویسد، او در معرفت، ضعیف بود (خویی، 1408: 168/7). مرگ ربیع در زمان عبیدالله بن زیاد و در کوفه

کرده‌اند مورد انتقاد قرار داد، بلکه این خواجه تا حد نفاق، نصب و کفر تنزل کرده بود و اصلاً شک او در علی (ع) شک در دین بود و یکی از کارهای زشت خواجه این بود که امام حسین (ع) را یاری نکرد، نه به کربلا رفت و نه با زبان و سخن او را یاری کرد درحالی که لازم بود امام حسین (ع) را به نحوی یاری کند، البته یاری نکردن امام حسین (ع) از سوی خواجه ربیع مورد انتظار هم بود؛ چون او علی (ع) را (نیز) در جنگ صفین یاری نکرد» (افندی، 1401: 286/2 و 287). علامه سید محسن امین عاملی در اعیان‌الشیعه نقل می‌کند که خواجه ربیع فهم و درک درست نداشت و در ولای علی (ع) مقامی نداشت و به همین علت در حقانیت جنگ علی (ع) با معاویه به شک افتاد؛ بنابراین اینکه می‌گویند او تقوایشه بود، تقوای او مثل تقوای خوارج بود (امین عاملی، 1403: 453/6). همچنین آیه‌الله خویی در معجم الرجال اشاره می‌کند که: «علی بن محمد بن قتیبه که راوی ابو محمد فضل بن شاذان می‌باشد خواجه ربیع را از زهاد ثمانیه و از تقوایشه‌گان معرفی کرده، او (علی بن محمد بن قتیبه) ثقة نیست و وثاقت او ثابت نشده است و در ادامه می‌افزاید که خواجه ربیع علی (ع) را رها کرد و در جنگ با معاویه شک کرد و ما نمی‌توانیم حکم کنیم به اینکه او از تقوایشه‌ها بوده است» (خویی، 1413: 169/7).

بنابراین بدیهی است که در جنگ جمل و نهروان نیز خبری از ربیع نباشد. گفته شده است که خواجه ربیع بیست سال سکوت کرد و غیر از ذکر خدا کلمه‌ای به زبان جاری نمی‌کرد. پس از خبر شهادت امام حسین (ع)، ربیع با گفتن کلمه استرجاع و تلاوت «قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِّمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِی مَا كَانُوا فِیهِ يَخْتَلِفُونَ» پروردگارا ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین، ای دانای آشکار و نهان، تو خود میان بندگان در آنچه که در آن

بود (ابن سعد، 1379: 644/6)؛ بنابراین بین سال‌های 61 تا 64 قمری درگذشت. جای این سوال است که ربیع در برابر حرکت مسلم بن عقیل و حادثه عاشورا و قیام شیعیان در کوفه چه عملکردی داشت؟

مسروق بن اجدع همدانی

مسروق بن اجدع از دیگر شاگردان و اصحاب خاص عبدالله بن مسعود بود؛ به طوری که او را از پنج تن اصحاب خاص عبدالله بن مسعود و بنابر نظر برخی، نفر اول آن پنج تن می‌شمردند (ابن حجر عسقلانی، 1404: 100/10 و 101). شعبی می‌گوید: «من کسی کوشاتر از او در طلب علم ندیدم. او از شریح در مقام فتوا داناتر بود؛ از این روست که شریح قاضی موقعی که درمی‌ماند، از او نظر می‌خواست» (ابن سعد، 1379: 529/6). علی بن مدینی می‌گوید: «هیچ یک از اصحاب ابن مسعود بر او پیشی نگرفت. او از جمله اصحاب ابن مسعود بود که به مردم حدیث می‌آموختند. هم‌زمان هم قاری و هم مفتی بود» (ابن حجر عسقلانی، 1404: 109/10 تا 111). او چندان نماز می‌گزارد که هر دو پای‌اش ورم می‌کرد (ابن سعد، 1379: 527/6). ابن هلال ثقفی کوفی در الغارات می‌نویسد: «در کوفه فقهایی بودند که با امیرالمومنین (ع) دشمنی می‌کردند، آن‌ها علی (ع) را ترک کردند و از کوفه خارج شدند و این در حالی بود که اهل کوفه بیشتر شیعه بودند، یکی از آن‌ها مرّه همدانی بود که به علی (ع) جسارت می‌کرد. بقیه عبارت بودند از مسروق بن اجدع، اسود بن یزید، ابوائل شقیق بن سلمه، شریح بن حارث قاضی، ابوبرده بن ابوموسی اشعری، عبدالله بن قیس، ابوعبدالرحمان سلمی و...» (ابن هلال ثقفی، 1373: 301). سلمه بن کهیل روایت می‌کند که اسود بن یزید و مسروق بن اجدع به خانه عایشه رفت و آمد داشتند و از علی (ع) بدگویی می‌کردند. قمیر، زن مسروق، می‌گوید

که مسروق و اسود در سب علی (ع) افراط می‌کردند؛ ولی مسروق قبل از مرگ هرگاه نماز می‌خواند بر علی (ع) صلوات می‌فرستاد. مسروق را در شمار سه نفری، مسروق و مره و شریح، نام برده‌اند که به علی (ع) اعتقادی نداشتند (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا: 98/4). برای این اساس، مسروق در هیچ یک از جنگ‌های امیرالمومنین (ع) شرکت نکرد و چون از او پرسیدند ای مسروق علی (ع) را در جنگ‌ها یاری نکردی؟ گفت اگر دو صف را در برابر هم ببینید و آنگاه فرشته‌ای نازل شود و بگوید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید...، یکدیگر را مکشید، همانا خدا با شما مهربان است» (نساء، 29)، آیا این مانع شما نخواهد بود؟ روایتی برجامانده است که بیان می‌کند مسروق این سخن را در صفین و در میان دو لشکر گفت و جولانی داد و دور شد (ابن سعد، 1379: 525/6).

طبری می‌نویسد: «مسروق و مرّه همدانی از همراهی با علی (ع) در جنگ سر باز زدند و حقوق سالیانه خود را از او گرفته، به قزوین رفتند. مسروق در زمان حکومت ابن زیاد در کوفه سرپرست سواره نظام و مأمور مالیات عبیدالله بن زیاد بود و سفارش کرد که او را در قبرستان یهودیان دفن کنند و دلیل آن را چنین بیان داشت: می‌خواهد وقتی از قبر خارج می‌شود کسی جز او (در آن جمع) به خدا و رسولش ایمان نداشته باشد» (طبری، 1415: 157). علامه تستری از وی نقل می‌کند: «او (مسروق) از کسانی بود که مردم را برای حمایت از عثمان تشویق می‌کرد و به مردم می‌گفت برای کمک به خلیفه‌تان قیام کنید» (تستری، 1410: 475/8 و 476).

طبری در این خصوص می‌نویسد: «پس از نامه عثمان به شهرها جهت یاری او علیه شورشیان معاویه، از اصحاب رسول خدا (ص) و تابعین، از جمله اصحاب عبدالله بن مسعود همچون

عثمان فرا می‌خواند. همچنین مسروق با تبلیغات و سخنان خود، ابوائل را نیز که علوی‌مذهب بود، به مذهب عثمانی درآورد (عجلی، 1405: 461/1). اما دفاع دیگری که آیت‌الله معرفت از مسروق می‌کند این است که گرامی‌داشتن عایشه توسط مسروق فقط به احترام پیامبر(ص) بود و گرنه خود مسروق را یکی از معترضان بر عایشه به‌علت ناهمگونی موضعش با عثمان می‌داند (معرفت، 1379: 367/1).

اسودبن یزید نخعی

اسودبن یزید در زمان حیات پیامبر(ص) مسلمان شد؛ ولی پیامبر(ص) را ندید. اسود از بزرگان تابعین مؤخرم، یعنی کسی که دوران جاهلیت و اسلام را درک کرده باشد، و فردی فقیه، زاهد و عابد بود که راهب لقب گرفته بود (عجلی، 1405: 229/1). او یکی دیگر از اصحاب خاص ابن مسعود بود که در کوفه فتوا می‌داد و مردم از آرا فقهی او پیروی می‌کردند (عجلی، 1405: 230/1؛ ابن کثیر، 1407: 13/9). اسود در ماه رمضان هر شب و در شب‌های غیر از ماه رمضان، هر شش شب یک ختم قرآن انجام می‌داد (ابن سعد، 1379: 520/6). او در هر شب و روز هفتصد رکعت نماز می‌گزارد (عزیزی، 1380: 112/1). به‌علت روزه گرفتن زیاد بدنش سبزگون و زردفام می‌شد و حتی در مسافرت نیز روزه می‌گرفت و به‌علت روزه گرفتن بسیار، یک چشم او کور شد. ابن‌سعد به نقل از عبیدالله بن موسی نقل می‌کند: اسود در روزهای گرم که شتر نر چالاک سرخ موی از گرما سرگشته و بی‌تاب می‌شد، روزه می‌گرفت؛ تا آنجاکه از شدت گرما زبانش سیاه می‌شد (ابن‌سعد، 1379: 517/6 و 518). اسود در طول عمر خود هشتاد بار به حج و عمره رفت (تقفی کوفی، 1373: 387؛ ابن‌سعد، 1379: 519/6). اسود را راس سرمایه (دینی) مردم کوفه و گرامی‌ترین فرد

مسروق بن اجدع، اسودبن یزید و شریح‌بن حارث، عبدالله بن حکیم و... به ترغیب مردم می‌پرداختند و در کوفه بر انجمن‌ها می‌گذشتند و می‌گفتند: ای مردم! سخن امروز باید نه فردا، اندیشه امروز نیکوست و فردا زشت. پیکار امروز حلال است و فردا حرام؛ به طرف خلیفه (عثمان) و حافظ امورتان حرکت کنید» (طبری، 1375: 2232/6) و این چنین مسروق به حمایت از عثمان پرداخت. مسروق زمانی از کارگزاران عشار (مالیات‌بگیران) معاویه و زمانی قاضی سلسله در واسط بود و در همین پست از دنیا رفت. بدیهی است چنین شخصی، با این اندیشه سیاسی، درباره قیام کربلا چه موضعی داشته است؛ از همین روست که وی تیول‌دار عبیدالله بن زیاد بود (طبری، 1415: 157). مسروق در حال احتضار می‌گفت خدایا از دنیا نمی‌روم که به چیزی جز سنت پیامبر(ص)، ابوبکر و عمر اعتقاد داشته باشم. سرانجام او در سال 63 ق در کوفه درگذشت (ابن‌سعد، 1379: 530/6).

البته آیت‌الله معرفت در بیان شخصیت مسروق، او را فقیهی توانا و عابدی وارسته معرفی و عنوان می‌کند که مسروق از امیرمومنان علی(ع) کسب فیض می‌کرد و در تمامی جنگ‌های حضرت در رکاب ایشان بود و همچنین او افتخار شاگردی ویژه عبدالله بن مسعود را دارا بود (معرفت، 1379: 361/1 و 362). ایشان درخصوص جهت‌گیری مسروق به نفع عثمان این‌گونه بیان می‌کند که شاید تنها برای حفظ وحدت و ایجادنشدن تفرقه بوده است، نه اینکه به عثمان عقیده‌ای داشته باشد (معرفت، 1379: 366/1). البته این با سیاست‌ها و مواضع مسروق و همچنین نقل علامه تستری و طبری که پیش از این اشاره شد، در یک قالب نمی‌گنجد؛ چراکه بنابه نقل عجلی، مسروق عثمانی‌مذهب بود و مردم کوفه را به کمک و یاری

عصر خلافت عمر، دوران عثمان، زمان امام علی (ع)، معاویه، یزید و عبدالملک بن مروان متولی قضا در کوفه بود (عزیزی، 1380: 450/1).

شاگردان خاص عبدالله بن مسعود را پنج نفر دانسته‌اند و در اینکه شریح آخرین آنهاست، اختلاف نداشته‌اند. او را در شمار سه نفری نام برده‌اند که به علی (ع) اعتقادی نداشتند. این سه نفر عبارت بودند از مسروق و مره و شریح (ابن ابی الحدید، بی تا: 98/4).

از اقدامات شریح اینکه در روزهای پرتلاطم نهضت خون‌بار حسینی در کوفه، پس از آنکه ابن زیاد هانی بن عروه را دستگیر کرد و قبیله‌اش، یعنی مذحجی‌ها، به حمایت از او مقرر حکومت ابن زیاد را محاصره کردند که تنها چند ده نفر در آن حضور داشتند، شریح آنان را آرام کرد (طبری، 1375: 2945/7). مرحوم شهیدی در این باره می‌نویسد: «هنگامی که مذحجیان گرداگرد قصر عبیدالله بن زیاد را محاصره کرده بودند، ابن زیاد ترسید و شریح قاضی را طلبید و گفت برو و هانی را ببین که زنده است؛ سپس ماجرا را به این مردم بگو! شریح به زندان رفت و هانی را مجروح و خون‌آلود دید؛ ولی وقتی با مردم روبه‌رو شد همین اندازه گفت که هانی زنده است، به خانه‌های خود برگردید و آن‌ها هم پراکنده شدند. به این ترتیب با شهادت ناقصی که قاضی مسلمان دین به دنیا فروخته داد، فرصتی دیگر از دست هواداران مسلم و هانی رفت و...» (شهیدی، 1389: 131). ابن زیاد نیز همین که دانست مذحجیان برگشته‌اند، دستور داد هانی را به بازار بردند و گردن زدند (دینوری، 1371: 287).

به این ترتیب، شریح قاضی که چهره‌ای نام‌آشنا و از بزرگان و مشایخ کوفه بود، حاکم خونریز کوفه را از ورطه‌ای بزرگ نجات دهد. چه بسا شریح قاضی قادر بود با اقدامی انقلابی، در تغییر مسیر تاریخ و جلوگیری از فاجعه کربلا نقشی ایفا کند.

در عراق نامیده‌اند. او همچنین محبوب‌ترین فرد نزد عایشه بود (ابن سعد، 1379: 520/6).

حقیقت آنکه در میان اغلب مترجمان و سیره‌نویسان عامه، در عبادت و پارسایی و زهد اسود بن یزید اتفاق نظر است؛ اما منزلت سیاسی و اجتماعی وی به نحوی دیگر است؛ چنان‌که ثقفی کوفی، مورخ شیعی قرن سوم قمری، در الغارات می‌نویسد: «مسروق و اسود به خانه عایشه می‌رفتند و درباره علی (ع) بدگویی می‌کردند، تا اینکه اسود بر همین اعتقاد مُرد. بنابه نقل همسر مسروق آن دو نسبت به سب علی (ع) افراط می‌کردند» (ثقفی کوفی، 1373: 301؛ ابن ابی الحدید، بی تا: 97/4). طبق نقل طبری، اسود بن یزید از جمله کسانی بود که در کوفه مردم را علیه شورش‌یانی که در مقابل عثمان قرار گرفته بودند، ترغیب می‌کرد (طبری، 1375: 2232/6). سید محسن امین عاملی در اعیان‌الشیعه یادآور می‌شود که نادرستی حال اسود و دشمنی‌اش با امیر مومنان (ع) روشن است و از آنجاکه از عثمان بن عفان نیز فاصله گرفت، مذهبش به خوارج نزدیک‌تر بود (امین عاملی، 1403: 443/3).

اسود همچنان‌که در صفین حضور نیافت، در دیگر جریان‌ات سیاسی کوفه در دهه‌های 40 تا 70 قمری و قیام مختار نیز از او نامی برده نشده است. او مخالف مختار بود و او را کذاب می‌نامید. به هر حال چنین شخصی که گرامی‌ترین فرد عراق بود و عبادت او در میان مردم ضرب‌المثل بود، به یقین در تحولات سیاسی مذهبی کوفه در کانون توجه بود و جمع‌کنندگی به او اقتدا می‌کردند. در نهایت اسود به سال 75 قمری، در کوفه درگذشت (ابن سعد، 1379: 652/6).

شریح بن حارث بن قیس (شریح قاضی)

شریح از معدود فعالان قضایی و تاحدودی سیاسی صدر اسلام بود که در میان همه آشوب‌ها و ناامنی‌های

علقمه بن قیس نخعی

برده‌اند (ابن سعد، 1379: 540/6). به علت کثرت عبادت او را مرّه الطیب و مرّه الخیر نام داده‌اند (ابن سعد، 1379: 564/6؛ ثقفی کوفی، 1373: 563). گفته‌اند که او در هر شب ششصد یا پانصد رکعت نماز می‌خواند (عجلی، 1405: 446/2؛ ثقفی کوفی، 1373: 564). از شدت عبادت و نمازخواندن زانوهای او چون زانوی شتر پینه بسته بود (ذهبی، 1410: 75/4). مرّه، همچون مسروق و شریح قاضی، از جمله کسانی بود که به حضرت علی (ع) اعتقادی نداشت (ابن ابی الحدید، بی تا: 97/4). ابونعیم فضل بن ذکین از فطرن خلیفه روایت کرده است که از مرّه شنیدم می‌گفت: اگر علی (ع) شتری بود که صاحبانش با او آب از چاه می‌کشیدند، از آنچه بود برایش بهتر بود. از عمرو بن مره روایت شده است که به مره گفتند: تو چگونه از فرمان علی (ع) سرباز زدی؟ گفت: قبل از دوره ما دارای سابقه خوبی بود؛ ولی ما به بدی‌های او دچار شدیم.

آیت الله خوبی نیز مرّه را از دشمنان امیرالمومنین (ع) می‌داند و اشاره می‌کند که به حضرت ایمان نداشت (خوبی، 1413: 142/19). ثقفی اضافه می‌کند که او در شب و روز پانصد رکعت نماز می‌خواند که یکی از مصیبت‌های وارده بر امیرالمومنین (ع) همین عابدان ظاهر فریب و ریاکار بودند که با چهره‌های فریبنده خود، برای آن حضرت مشکلات ایجاد می‌کردند. در نهایت، مره در سال 76 قمری درگذشت (ثقفی کوفی، 1373: 564).

عبیده بن عمرو بن قیس سلمانی

وی به عبیده سلمانی معروف بود و دو سال پیش از رحلت پیامبر (ص) مسلمان شد (ابن سعد، 1379: 539/6). عبیده از جمله پنج تن اصحاب خاص عبدالله بن مسعود

علقمه از تابعین، مخضرمین و مفسران کوفی و از جمله پنج شاگرد خاص عبدالله بن مسعود بود که به مردم قرآن و سنت می‌آموخت و مردم از نظریه‌های او بهره‌مند می‌شدند (معرفت، 1379: 352/1). علقمه را شبیه‌ترین فرد به عبدالله بن مسعود و مشهورترین شاگرد او دانسته‌اند؛ به طوری که گفته‌اند هرگاه علقمه را دیدی ضرر نکرده‌ای که ابن مسعود را ندیده باشی (ابن سعد، 1379: 535/6؛ ذهبی، 1410: 55/4). قرائت قرآن او به گونه‌ای شگفت‌آور عبدالله بن مسعود را به تعجب وامی‌داشت و با این عبارت که پدرم و مادرم به فدایت، از او می‌خواست که قرآن را با ترتیل تلاوت کند (ابن سعد، 1379: 533/6). از علقمه باعنوان شیخ القراء، فقیه، دانشمند و قاری کوفه نام برده‌اند (ذهبی، 1410: 53/4). علقمه هر پنج روز یکبار قرآن را ختم می‌کرد (ابن سعد، 1379: 533/6). از مواضع سیاسی و اجتماعی او اینکه در جنگ صفین در کنار امیرالمومنین (ع) شرکت کرد و در آن جنگ، یک پای خود را از دست داد و برادرش اُبی نیز شهید شد (طبری، 1375: 2547/6؛ اما پس از شهادت حضرت علی (ع) در جریانات سیاسی کوفه، به خصوص حادثه کربلا و عراق، از علقمه خبری نیست و به نظر می‌رسد که چنان گوشه‌نشینی انتخاب کرد که حتی حاضر نبود کوچک‌ترین ارشادی به حاکمان وقت داشته باشد. در نهایت علقمه در سال 62 قمری و در کوفه درگذشت (ابن سعد، 1379: 539/6).

مرّه بن شراحیل همدانی کوفی

ابواسماعیل مرّه همدانی از تابعین و مفسران کوفی بود. او را نیز از جمله اصحاب عبدالله بن مسعود نام

(ابن سعد، 1379: 554/6). ابومیسره نیز همانند دیگر فقها و قاریان کوفه بسیار اهل عبادت، روزه و شب زنده داری بود؛ به طوری که نقل می کنند از شدت عبادت زانوهای او همچون شتر پینه بسته بود (ابن حبان، 1363: 446/5). او از فضایل اصحاب ابن مسعود بود و امام مسجد بنی وادعه در کوفه بود (ابن سعد، 1379: 553/6). به هر حال در جریانات سیاسی اتفاق افتاده در دهه های 40 تا 60 قمری، از او حرکت و برنامه ای نقل نشده است. عمرو بن شرحبیل در زمان حکومت عبیدالله بن زیاد و در سال 63 قمری در کوفه از دنیا رفت و وصیت کرد که قاضی و امام مسلمانان، شریح، بر او نماز بخواند (ابن سعد، 1379: 556/6).

ابو عبدالرحمن سلمی

نام او عبدالله بن حَبیب کوفی بود؛ ولی به کنیه اش، ابو عبدالرحمن سلمی، معروف است (ثقفی کوفی، 1373: 137). ابو عبدالرحمان امام جماعت مسجد کوفه بود و در روزهای بارانی که زمین گل می شد او را بر دوش به مسجد می بردند. ابو عبدالرحمن چهل سال در مسجد اعظم کوفه به تعلیم قرآن مشغول بود؛ همچنین او در مسجد عبدالله بن مسعود در کوفه به تدریس قرآن می نشست و به شاگردان خود می گفت که عثمان از رسول خدا (ص) روایت کرده است که فرمودند: بهترین شما کسانی هستند که قرآن بیاموزند و به دیگران یاد دهند. آنگاه به شاگردان خود می گفت: برای همین منظور است که من اینجا نشسته ام (ابن سعد، 1379: 622/6). ابو عبدالرحمن از اصحاب عبدالله بن مسعود بود که در صفین در کنار حضرت علی (ع) شرکت کرد. ولی بعدها از علی (ع) جدا شد و به طرفداران عثمان پیوست (ثقفی کوفی، 1373: 378) و عثمانی شد (ابن حجر، 1404: 161/5). ابن ابی الحدید در شرح خطبه 56 نهج البلاغه می نویسد: «از دیگر منحرفان از

بود. ابن سعد در این خصوص می گوید: «یاران برگزیده عبدالله بن مسعود پنج تن بودند، برخی عبیده را بر همگی مقدم می داشتند» (ابن سعد، 1379: 540/6). او نیز همچون سایر فقها و بزرگان کوفه و دیگر اصحاب ابن مسعود در دین بسیار محتاط بود؛ تا آنجاکه سی سال جز غسل یا شیر یا آب ننوشید و از نوشیدن نوشیدنی های متداول عصر خویش که احتمال حرام بودن آنها را می داد، خودداری کرد (ابن سعد، 1379: 541/6). عبیده با تاسی از سیاست خلفا مبنی بر منع تدوین حدیث، پیش از مرگ تمام کتاب های خود را از بین برد (ابن سعد، 1379: 560/6).

وی همانند دیگر هم فکرانش که پرورش یافته مکتب علمی عبدالله بن مسعود بودند، از شرکت در جنگ صفین و پیوستن به سپاه امام علی (ع) و نیز سپاه شامیان خودداری کرد؛ چراکه به نظرشان باز شناختن حق از باطل آسان نبود. وی از مخالفان مختار بود؛ از این رو از ترس اینکه مختار بر او نماز بخواند، وصیت کرد که اسود بن یزید نخعی بر او نماز بخواند. اسود بن یزید نیز پس از مرگ عبیده گفت: شتاب کنید تا پیش از آمدن درغگو، یعنی مختار، بر جنازه اش نماز گزاریم. اسود پیش از غروب آفتاب بر او نماز گزارد (ابن سعد، 1379: 542/6). تاریخ وفات او را در سال 72 قمری گفته اند (ابن سعد، 1379: 542/6).

عمرو بن شرحبیل کوفی

کنیه اش ابومیسره و از مفسران و عابدان و قاریان تابعی کوفی بود (ابن حجر عسقلانی، 1404: 42/8). او را برترین فرد قبیله همدان گفته اند (ابن سعد، 1379: 554/6). در میان اصحاب ابن مسعود از جمله شش نفری بود که عهده دار تعلیم قرآن و سنت پیامبر (ص) بودند و مردم را از دانش خود بهره مند می کردند (خطیب بغدادی، 1417: 299/12). ابومیسره را از شاگردان خاص ابن مسعود و حتی برتر از مسروق دانسته اند

(ابن ابی‌الحدید، 1368: 267/2).

خلف‌بن‌خلیفه می‌گوید: (در صفین) ابووائل می‌گفت چهارهزار نفر بودیم که بیرون رفتیم و علی (ع) پیش ما آمد و چندان با ما گفت‌وگو کرد که دوهزار نفر از ما برگشتند (ابن ابی‌الحدید، 1368: 267/2). او حتی ضد امیرالمومنین (ع) دروغ‌پردازی می‌کرد (عجلی، 1405: 461/1). به‌هرحال او نیز همچون شیوخ دیگر، تحت تأثیر القانات و سیاست‌های معاویه قرار گرفت و از مسیر و خط اهل‌بیت (ع) کناره گرفت. زمانی که از او پرسیدند علی (ع) افضل است یا عثمان؟ گفت تا پیش از جنگ‌ها علی (ع)؛ اما اینک عثمان بر او افضل است! (بلاذری، 1424: 102/6). همچنین ابن‌هلال ثقفی از او در شمار فقها و قاریان کوفی دشمن علی (ع) نام برده است (ثقفی کوفی، 1355: 559/2).

ابن‌سعد از قول ابووائل می‌نویسد: «میان من و زیادبن‌ابیه، والی معاویه، آشنایی بود. همین‌که حکومت بصره و کوفه هر دو برای زیاد فراهم آمد، به من گفت: همراه من باش، شاید از من بهره‌مند شوی. زیاد ابووائل را به سرپرستی بیت‌المال گماشت و سپس او را از آن شغل برکنار ساخت» (ابن‌سعد، 1379: 542/6). ابووائل در زمان فرمانروایی حجاج‌بن‌یوسف در کوفه نیز از طرف او پیشنهاد حکومت سلسله را دریافت کرد؛ ولی نپذیرفت (ابن‌سعد، 1379: 545/6). این نشان‌دهنده این است که ابووائل در دوران پیری نیز از هم‌فکران حکام طاغوت وقت، از جمله حجاج سفاک، بوده است. درنهایت ابووائل در سال 83 قمری در کوفه درگذشت (ابن‌سعد، 1379: 545/6).

گروه قاعدین

پس از ارتحال پیامبر اکرم (ص) و به‌وجودآمدن درگیری و کشمکش میان مسلمانان، گروهی با گرداندگان سقیفه هم‌پیمان شدند و گروهی نیز در مقابل آنان قرار گرفتند و خلافت و امامت را حق

امیرالمومنین (ع) ابو‌عبدالرحمن سلمی قاری است» (ابن ابی‌الحدید، 1368: 267/2 و 268). او درباره جنگ‌های حضرت علی (ع) به آن حضرت تهمت می‌زد که جسارت علی (ع) به این کارها چیزی نبود جز روایت پیامبر (ص) که بدری‌ها هر کاری می‌خواهند بکنند؛ چراکه بخشوده شده‌اند و این دلیل گستاخی علی (ع) در ریختن خون‌هاست (ثقفی کوفی، 1355: 569/2). ابن ابی‌الحدید، 1368: 268/2). ابو‌عبدالرحمان مربی و معلم پسر عمروبن‌حریث بود؛ همان کسی که نمی‌گذاشت یک نفر احادیث علی (ع) را در کوفه نقل کند (ابن‌حیان، 1363: 9/5). ابو‌عبدالرحمان سلمی از عثمان روایت می‌کرد، آن هم زمانی که کسی حق روایت از علی (ع) را نداشت. او درنهایت در زمان حکومت بشرین مروان در سال 73 یا 74 قمری درگذشت (ابن‌حیان، 1363: 9/5).

ابووائل شقیق‌بن‌سلمه اسدی کوفی

ابووائل نیز از اصحاب عبدالله‌بن‌مسعود و از عُبَّاد زمانه خود بود (ابن‌سعد، 1379: 546/6). بنا بر روایتی در نهروان حضور داشت و با خوارج جنگید (خطیب بغدادی، 1417: 269/9)؛ اما اخباری که از او نقل شده است، از تغییر موضع او نشان دارد و از این گفته‌اند که وی علوی بود؛ ولی عثمانی شد (عجلی، 1405: 460/1). البته همان‌طور که بیان شد عامل این تغییر تفکر سیاسی مذهبی او مسروق‌بن‌اجدع، یکی دیگر از اصحاب ابن‌مسعود، بود (عجلی، 1405: 461/1).

ابن ابی‌الحدید درخصوص تغییر نگرش ابووائل می‌نویسد: «ابووائل علوی‌مذهب بود و در صفین در کنار حضرت علی (ع) شرکت داشت؛ ولی پس از آن به مذهب عثمانی تغییر موضع داد و هر باری که یادی از صفین می‌کرد، اظهار پشیمانی می‌نمود و از آن تنفر و بی‌زاری می‌جست و می‌گفت عجب صف‌های بدی بود»

آنان از همکاری با امیرالمومنین (ع) نه تنها در عمل در ایجاد تردید و سردرگمی در اذهان عوام مؤثر بود، بلکه برخی از آنان تأکید می‌کردند که مردم در خانه‌های خود بنشینند و نه جانب معاویه را بگیرند و نه جانب علی (ع) را.

زمانی که حضرت علی (ع) عازم صفین بودند و قصد مقابله با معاویه را داشتند، اکثر کوفیان برای عزیمت و جهاد به حضرت علی (ع) پاسخ مثبت دادند، جز اصحاب و یاران عبدالله بن مسعود که اکثر آنان از چهره‌های موجه دینی و از خواص جامعه اسلامی بودند؛ از جمله ربیع بن خثیم، مسروق بن اجدع، عبیده سلمانی و... (منقری، 1373: 161 و 162).

ربیع بن خثیم که رهبری چهارصد تن را داشت، نزد امام آمد و گفت: «ای امیرمومنان ما با وجود شناخت، فضل و برتری تو، در این پیکار (داخلی) شک داریم و... سپس از سپاه حضرت خارج شد» (منقری، 1370: 162).

رویه و عملکرد اینان در جنگ صفین و پس از آن، بازتاب‌های منفی گسترده‌ای بر روحیه کوفیان برجای گذاشت (منتظرالقائم، 1380: 189). به گفته ثقفی در الغارات، برخی از فقهای کوفه با امیرالمومنین علی (ع) دشمن بودند و کینه آن حضرت را در دل داشتند؛ بنابراین از اطاعت ایشان سرپیچی کردند و خود را کنار کشیدند. یکی از آنها مُرّه‌همدانی و برخی دیگر مسروق بن اجدع، اسود بن یزید، ابوائل سلمه، شریح بن حارث قاضی، ابو عبدالرحمن سلمی، ابوموسی اشعری، قیس ابن ابی حازم، ابوبرده پسر ابوموسی اشعری و سهم بن طریف» بودند (ثقفی کوفی، 1373: 301). منقری در وقعه صفین می‌نویسد: «بیشتر مردم برای عزیمت و جهاد به علی (ع) پاسخ مثبت دادند. جز اینکه یاران عبدالله بن مسعود که عبیده سلمانی و همراهانش نیز با

الهی حضرت علی (ع) دانستند. در این بین گروهی از صحابه پیامبر (ص)، همچون عبدالله بن مسعود، بی‌طرفی و سکوت اختیار کردند و کم‌کم با سیاست‌های خلفا همدستان شدند و زمینه‌های لازم برای رشد و تولد گروه قاعدین فراهم شد؛ همچنین خط انحرافی اعتزال از خطوط انحرافی بود که در زمان خلافت حضرت علی (ع) پدید آمد و در تضعیف حکومت آن حضرت نقش بسزایی داشت. به علت دعوت سردمداران و پیروان این خط به قعود از جنگ و کشمکش‌های سیاسی، آنان در تاریخ و فرهنگ اسلامی گروه قاعدین نام گرفتند. در اختلاف‌ها و کشمکش‌های سیاسی و نظامی دوران حکومت امیرالمومنین (ع) و به‌ویژه قیام امام حسین (ع) در کوفه، این گروه به دستاویز بی‌طرفی و دوری از فتنه در ورطه بی‌تفاوتی افتادند و از صحنه سیاسی و اجتماعی غایب شدند. آنان از یاری و پشتیبانی حکومت عدل علوی و از همکاری با خلیفه قانونی منتخب دریغ ورزیدند و در جنگ‌های سه‌گانه‌ای که برای امام علی (ع) پیش آمد، به بهانه‌های گوناگون خود را کنار کشیدند. آنان با مقام دینی و موقعیتی که داشتند، مردم را به شک و تردید می‌انداختند و جبهه حضرت علی (ع) را تضعیف می‌کردند. این گروه با حضرت نجنگیدند؛ ولی رفتار آنان از جنگ رو در رو خطرناک‌تر بود؛ زیرا با کناره‌گیری خود، عموم مردم را به اهداف و مقاصد حضرت علی (ع) بی‌تفاوت می‌کردند. قاعدین در میان جامعه اسلامی صاحب نفوذ و اعتبار بودند؛ به‌گونه‌ای که موضع‌گیری آن‌ها بر مردم تأثیرگذار بود؛ زیرا اکثر سران آنان از چهره‌های موجه دینی و از خواص جامعه اسلامی شمرده می‌شدند و برخی عنوان صحابی نیز داشتند و وجیه‌المله بوده و نزد عموم مسلمانان محترم بودند. از این رو کناره‌گیری

عقیده نخست از یاران پیامبر (ص) پیدا شده بود؛ زیرا گروهی از اصحاب در آخر دوره عثمان از مداخله در شئون ملت و کشمکش داخلی خوداری کرده بودند» (احمدامین، 1969، 327/1).

ظهور و بروز اندیشه‌های عبدالله بن مسعود را باید در مکتب و مدرسه تفسیری کوفه جستجو کرد که خود مؤسس آن بود. عبدالله بن مسعود شاگردان خود را تنها به ظاهر قرآن آشنا کرد و از بینش سیاسی آن‌ها غفلت ورزید که ماحصل این نگرش و طرز تفکر در نحوه برخورد شاگردانش، همچون خواجه ربیع و عبیده سلمانی و... در جنگ صفین مشاهده می‌شود؛ چراکه آنان شماری از بزرگان، فقها، شیوخ و قرا صاحب‌نام کوفه بودند که در سپاه امیرالمومنین (ع) حضور داشتند؛ اما به علت همان تربیت یادشده، در لحظه وقوع فتنه نتوانستند حق را از باطل تشخیص دهند. به همین علت از سپاه حضرت خارج شدند. آری شاگردان و اصحاب ابن مسعود در کوفه که اکثر آنان از شدت عبادت بر پیشانی و زانوهایشان پینه بسته بود و پایگاه مرجعیت دینی و اعتقادی سایر مسلمانان محسوب می‌شدند، نقش بسزایی در ایجاد و بروز جریان‌ها و رویدادهای سیاسی در دهه‌های 40 تا 60 قمری عهده‌دار بودند؛ چراکه اکثر آنان از بزرگان و شیوخ صاحب‌نام و ذی نفوذ در کوفه بودند که در جایگاه امام جماعت مساجد کوفه، مرجع دینی و فکری سایر مسلمانان به حساب می‌آمدند.

اما متأسفانه از این جماعت زهاد، عبّاد، قرآ و لباده‌پوشان پیشانی سیاه کوفه در نهضت عاشورای امام حسین (ع) هیچ رد پای در همراهی یا روشنگری مردم علیه دستگاه حکومت فاسد یزید و ابن‌زیاد و همچنین همراهی با اصحاب امام حسین (ع)، همچون مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر و قیام مسلم بن عقیل، مشاهده نمی‌شود؛ بلکه در مواقعی نیز با سیاست‌های

آنان بودند نزد وی آمدند و به او گفتند: ما با تو رهسپار می‌شویم؛ ولی در لشکرگاه شما فرود نمی‌آییم و خود اردویی جداگانه می‌زنیم تا در کار شما و شامیان بنگریم. هرگاه دیدیم یکی از دو طرف به کاری که بر او حلال نیست دست یازید یا گردن‌کشی و ظلمی از او سر زد، ما بر ضد او وارد پیکار می‌شویم» (منقری، 1373: 161 و 162). ابوالاسدی کوفی یکی دیگر از شاگردان مکتب تفسیری عبدالله بن مسعود می‌گفت که در صفین چهارهزار نفر بودیم که بیرون رفتیم و علی (ع) پیش ما آمد و چندان با ما گفت‌وگو کرد که دوهزار نفر برگشتند (ابن ابی‌الحدید، 1368: 267/2).

حال این سوال پیش می‌آید که در آن موقعیتی که امیرالمومنین (ع) نیاز به کمک و یاری داشت، آیا بی‌طرفی این گروه به نفع حکومت امیرالمومنین (ع) بود یا به نفع بنی‌امیه؟ به تعبیر امیرمومنان (ع) اینان نه از حق جانبداری کردند و نه با باطل مبارزه، لَمْ یَصُورِ الْحَقَّ وَ لَمْ یَحْذَرِ الْبَاطِلَ (نهج البلاغه، حکمت 368). آنان با حاضر نشدن در میان سپاهیان امیرالمومنین (ع) زمینه‌های لازم را برای ایجاد شک و دودلی میان سپاهیان فراهم آوردند. این حرکت جز تضعیف روحیه نیروهای امیرالمومنین (ع) و تقویت دشمن نتیجه‌ای دربر نداشت و با گسترش تفکر قعود، رخوت و سستی کمرشکنی در میان جامعه اسلامی به وجود آمد که در نتیجه آن افراد دلیر و جنگجو و انسان‌های مؤثر و صاحب نفوذ خانه‌نشینی را بر مبارزه با دشمن ترجیح دادند.

احمدامین، نویسنده معروف مصری، در کتاب فجر اسلام در این خصوص می‌نویسد: «چنین معلوم می‌شود بی‌طرفی آن‌ها به نفع بنی‌امیه بوده اگرچه آن‌ها در صف بنی‌امیه داخل نشده و با نیروی شمشیر آن‌ها را تأیید نمی‌کردند؛ ولی سکوت و قعود آن‌ها باعث تأیید بنی‌امیه شده بود. با تمام این‌ها حکومت و خلافت بنی‌امیه را مشروع و مطابق حق می‌دانستند. اساس این

ثانیاً ابن مسعود از کسانی بوده است که در جریان تشییع جنازه حضرت زهرا (س) حضور داشته است و با آنکه این از اسرار شیعه بوده است، او از جمله نمازگزاران بر دختر مکرم پیامبر (ص) بوده است و این دلیلی است بر شیعه بودن و در کانون عنایت بودن او؛

ثالثاً ابن مسعود از کسانی بوده است که خودش از پیامبر (ص) روایتی را نقل کرده است که جانشینان پیامبر (ص) دوازده نفرند که همان حضرت علی (ع) و فرزندان ایشان هستند و پذیرفتنی نیست مسئله ای را که خودش نقل کرده است، قبول نداشته باشد و به آن معتقد نباشد (مامقانی، 1352: 216/2). علامه امینی نیز ابن مسعود را یکی از راویان حدیث غدیر خم می داند (امینی، 1396: 216/1).

در مقابل این تعریف و تمجیدها از ابن مسعود، برخی از امامان شیعه علیهم السلام و دیگر علمای بزرگ رجالی شیعه او را پیرو مذهب عامه دانسته اند و شواهدی در مخالفت ابن مسعود با حضرت علی (ع) نقل کرده اند؛ از جمله فتاوی که او در باب ارث داده است، با حضرت علی (ع) مخالف بوده است و قرائت قرآن او اختلافاتی با قرائت ائمه (ع) داشته است؛ یعنی ائمه علیهم السلام بر قرائت او صحه نگذاشته اند؛ از جمله از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمودند: «ابن مسعود دو سوره معوذتین را از قرآن حذف کرده بود؛ در حالی که پدرم فرمود ابن مسعود این کار را به رای خودش انجام داده است» (قمی، 1367: 450/2).

کشی از قول فضل بن شاذان می آورد که امام صادق علیه السلام فرمودند: «در مورد ابن مسعود و حدیفه بن یمان سوال شد. امام فرمودند حدیفه مانند ابن مسعود نمی باشد. حدیفه فرد پاک و خالصی بود؛ ولی ابن مسعود اشتباه کرده و با قومی عهد و پیمان بست و یار و یاور و همراه آنان گشته است و به نفع آن ها سخن رانده است» (کشی، بی تا: 1144؛ خویی،

ابن زیاد، افرادی همچون مسروق بن اجدع و قاضی شریح و...، هماهنگ و جیره خوار حزب بنی امیه شدند.

تعامل یا تقابل عبدالله بن مسعود با اهل بیت علیهم السلام

داوری درباره ارتباط دو جانبه عبدالله بن مسعود و اهل بیت علیهم السلام، به ویژه امام علی (ع)، از قسمت های بسیار دشوار زندگی این صحابی پیامبر (ص) است؛ چراکه مذهب و سلوک فکری و اعتقادی او در باب فائل بودن به امامت و ولایت او به حضرت امیرالمومنین (ع) در نقل رجالیون و مترجمان سنی و شیعه به صورت شفاف بیان نشده است و گزارش های به جای مانده نیز گاه با یکدیگر تعارض دارند. به نحوی که اندیشمندان بزرگی از شیعه همچون سید مرتضی در کتاب الشافی فی الامامه، به نقل از علامه تستری، به بزرگی از ابن مسعود یاد می کند و بسیار او را تمجید می کند و می گوید: «شکی نیست که ابن مسعود از بزرگان صحابه و اهل طهارت و فضل و ایمان بوده و مدح و ثنای پیامبر (ص) را می کرده و پیامبر (ص) هم او را مدح می نموده است» (تستری، 1415: 600/6). همچنین علامه مامقانی از ابن مسعود به نیکی یاد می کند و می گوید که اموری وجود دارد که دلالت می کند ابن مسعود از محبان اهل بیت علیهم السلام بوده است و خلافت دیگران را قبول نداشته است؛ از جمله اینکه شیخ صدوق از امام صادق (ع) روایت می کند که اولاً «ابن مسعود یکی از دوازده نفری بوده که با خلافت ابوبکر مخالفت کرده و گفته اهل بیت پیامبر (ص) بر خلافت او مقدم هستند؛ از جمله علی ابن ابیطالب (ع) که باید آنچه خدا برای او قرار داده به او بدهید» (شیخ صدوق، 1403: 464/2)؛

1408: 345/11). همچنین عبدالله بن فرقد و معلی بن خنیس نقل می‌کنند که ما نزد امام صادق علیه السلام بودیم و همراه ما ربیع‌الرای نیز حضور داشت، درباره فضل و شرافت قرآن صحبت می‌کردیم که امام فرمودند: ابن مسعود مانند ما قرآن قرائت و تفسیر نمی‌کند و او گمراه است. ربیع‌ه پرسید گمراه؟ امام فرمودند، بلی گمراه؛ سپس فرمودند که ما قرآن را مانند قرائت علی (ع) قرائت و تفسیر می‌کنیم (کلینی، 1388: 635/2) آیت‌الله خوئی نیز به نکوهش و جرح عبدالله بن مسعود پرداخته است و می‌نویسد: «تمامی روایاتی که (شیخ) صدوق بیان می‌کند (درخصوص بزرگداشت ابن مسعود) ضعیف هستند و چنانچه صحیح هم باشد، روایت ابن شاذان را نفی نمی‌کند، آن فتاوی‌ایی که از ابن مسعود نقل شده است و نیز روایاتی که وی را به گناه و خطا متهم می‌کنند، دلالت دارند، بر اینکه وی از امیرالمومنین (ع) تبعیت نمی‌کرد و از ایشان پیروی نمی‌کرد؛ بلکه استقلال در رای داشت. شیخ صدوق در الفقیه از امام صادق (ع) روایت می‌کند که ابن مسعود به سبب دو چیز در نماز مردم مفسده ایجاد کرده است» (خوئی، 1398: 321/10 تا 323).

همچنین علامه عسکری نیز عقیده دارد ابن مسعود در زمان خلیفه اول و دوم هم‌رای آنان شد؛ ولی در زمان عثمان به جاده صواب بازگشت و توبه کرد. قاضی نورالله شوشتری نیز در نهایت نتیجه گرفته است که علل یادشده و نیز آنچه در دفاع از گرایش‌های اعتقادی وی گفته می‌شود و نیز درگیری‌های او با عثمان، به صورت الزامی امامی بودن وی را اثبات نمی‌کند (عزیزی، 1380: 615/1).

اما درخصوص علت‌هایی که علامه مامقانی در تنفیح‌المقال از قول شیخ صدوق و در دفاع از ابن مسعود آورده است، باید بگوییم که اولاً آیت‌الله

خوئی روایت شیخ صدوق را درخصوص اعتراض ابن مسعود به ابوبکر ضعیف دانسته است و اضافه کرده است، چنانچه صحیح هم باشد، روایت امام صادق (ع) به نقل از ابن شاذان را نفی نمی‌کند (خوئی، 1398: 321/10 و 322) و در منابع دیگر، همچون احتجاج طبرسی، نام عبدالله بن مسعود در شمار معترضان به ابوبکر در غصب خلافت امیرالمومنین (ع) نیامده است (طبرسی، 1387: 169/1)؛ ثانیاً علامه مامقانی ابن مسعود را در زمره کسانی آورده است که بر پیکر حضرت زهرا (س)، دختر مکرم پیامبر (ص)، نماز خوانده است و این مطلب را نشانه‌ای از شیعه بودن و از اسرار شیعه دانسته است. در این باره نیز باید گفت اشخاص و صحابه دیگری نیز جزء یاران امام علی (ع) و از مدافعان حریم امامت و ولایت امیرالمومنین (ع) بودند؛ اما با گذر زمان آن افراد جزء دشمنان قسم‌خورده حضرت علی (ع) شدند؛ همچون پسر عمه حضرت، زبیر بن عوام که بنابه نقل سیدرضی در نهج‌البلاغه حضرت فرمودند: «الزبیر منی اهل‌البیت...، زبیر از ما اهل‌بیت محسوب می‌شد تا اینکه فرزند نامبارکش عبدالله پا به مرحله جوانی گذاشت» (نهج‌البلاغه، حکمت 453).

توبه و استغفار عبدالله بن مسعود

علامه تستری در تاویل آیه «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» و از فتنه‌ای بترسید که تنها ستمگران شما را نمی‌گیرد، و بدانید که خداوند سخت کیفر است» (انفال، 25)، از ابن مسعود نقل می‌کند که گفت پیامبر (ص) فرمود: ای ابن مسعود! بر من آیه «واتقوا فتنه...» نازل شده است و من آن را نزد تو به ودیعت می‌سپارم؛ به آنچه می‌گویم نیک گوش فرا ده و پس

می کردند و در واقع همه نگاه‌ها را به ساحت مقدس امیرالمومنین (ع) معطوف می کردند.

ظهور و بروز اندیشه‌های عبدالله بن مسعود را باید در مکتب و مدرسه تفسیری کوفه جستجو کرد که خود مؤسس آن بود. عبدالله بن مسعود شاگردان خود را تنها به ظاهر قرآن آشنا کرده بود و از بینش سیاسی آن‌ها غفلت ورزیده بود که ماحصل این نگرش و طرز تفکر در نحوه برخورد شاگردان و اصحاب ابن مسعود، همچون خواجه ربیع و عبیده سلمانی و... در جنگ صفین مشاهده می شود؛ چراکه آنان شماری از بزرگان، فقها، شیوخ و قرآ صاحب‌نام کوفه بودند که در سپاه امیرالمومنین (ع) حضور داشتند؛ اما به علت همان تربیت یادشده، در لحظه وقوع فتنه نتوانستند حق را از باطل تشخیص دهند و از سپاه حضرت خارج شدند. شاگردان و اصحاب ابن مسعود در کوفه از جمله ربیع بن خثیم ثوری (خواجه ربیع)، مسروق بن اجدع، قاضی شریح و... اغلب از شدت عبادت پیشانی و زانوهایشان پینه بسته بود و در شبانه‌روز بالغ بر پانصد رکعت نماز می خواندند. آنان پایگاه مرجعیت محسوب می شدند و در دهه‌های 40 تا 70 قمری، در بروز و جلوگیری از جریان‌ها و رویدادهای سیاسی نقش بسزایی برعهده داشتند؛ چراکه آنان اغلب از بزرگان و شیوخ صاحب‌نام و ذی نفوذ کوفه بودند که در جایگاه امام جماعت مساجد کوفه، مرجع دینی و فکری سایر مسلمانان به حساب می آمدند. اما یکی از مصیبت‌های وارده بر امیرالمومنین (ع) و امام حسن و امام حسین (ع) همین عابدان ظاهر فریب و ریاکار بودند که با چهره‌های فریبنده خود برای آن بزرگان مشکلات بسیاری ایجاد می کردند.

در پایان گفته شد که عبدالله بن مسعود از دوستان و هواداران حضرت علی (ع) به شمار می آمد و راوی

از من برای مردم بازگو کن و حق را درباره آن ادا کن؛ «مَنْ ظَلَمَ عَلِيًّا مَجْلِسِي هَذَا كَمَنْ جَحَدَ بُيُوتِي وَ نُبُوَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلِي: هر کس نسبت به علی در جانشینی من ظلم روا دارد گویا نبوت من و پیامبران پیش از مرا انکار کرده است». راوی از ابن مسعود پرسید ای ابوعبدالرحمان، کنیه ابن مسعود، آیا این حدیث را از پیامبر (ص) شنیده‌ای؟ گفت آری او گفت: پس چگونه ولایت ستمکاران بر علی (ع) را پذیرفتی؟ ابن مسعود گفت ناگزیر به مجازات اعمالم خواهم رسید؛ آری ابوذر، عمار و سلمان از امام خود اجازه می گرفتند؛ ولی من اجازه نگرفتم. بنابراین استغفار می کنم و از کار خود توبه می کنم (تستری، 1415: 141/6 و 142؛ مجلسی، 1403: 156/38).

نتیجه

تصمیم‌گیری خواص جامعه در وقت لازم، تشخیص خواص در وقت لازم، گذشت خواص از دنیا در لحظه لازم و در نهایت اقدام خواص و بزرگان دینی و فکری یک جامعه برای خدا در لحظه لازم، این هاست که تاریخ را نجات می دهد و ارزش‌ها را حفظ می کند. عبدالله بن مسعود نه تنها چهره‌ای قرآنی بود بلکه نزد اکثر مسلمانان شخصیت ممتاز و برجسته‌ای داشت. علت آن هم این بود که در اکثر رویدادهای دوران پیامبر (ص) حضور فعال و مستمری داشت. به همین منظور، پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) خود را شخصی صاحب‌نظر و صاحب‌رای و فتوا می دانست؛ به نحوی که همواره عده‌ای را دور خود جمع می کرد. در مقابل برخی از دیگر صحابه پیامبر (ص)، همچون عمار یاسر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی، به هنگام رجوع مردم و پس از راهنمایی آنان را به سوی مرکز ثقل دین، یعنی خاندان عصمت طهارت علیهم‌السلام، هدایت

- حدیث غدیر خم بود؛ ولی از سیاست‌های خلفا، به‌خصوص سیاست منع نقل و تدوین حدیث نبوی خلیفه اول و دوم، پیروی و متابعت می‌کرد که ماحصل این طرز تفکر در تربیت و پرورش شاگردان علمی و فقهی وی و سکوت و قعود معنادار آنان در ماجرای قیام مسلم بن عقیل و یاری نکردن امام حسین (ع) در محرم سال 61 قمری و قیام مختار و حوادث پس از آن در شهر کوفه مشاهده می‌شود.
- کتابنامه**
- الف. کتاب های فارسی**
- . ابن ابی الحدید، عزالدین، (بی‌تا)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، ج 2 و 4 و 10 و 17، قم: مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی.
- . ابن اثیر، عزالدین، (1385)، الكامل فی التاریخ، ج 3 و 8، بیروت: دارصادر.
- . _____، (1409)، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: دارالفکر.
- . ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، (1415)، الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق عادل احمد الموجود و علی محمد معوض، ج 1 و 3 و 10، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- . ابن سعد، محمد، (1379)، طبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج 3 و 6، تهران: فرهنگ اندیشه.
- . _____، (1410)، الطبقات الکبری، ج 3، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- . ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، (1412)، الاستیعاب فی معرفه الصحابه، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت: دارالجلیل.
- . ابن عطیه، (1954)، مقدمتان فی علوم القرآن، تصحیح آرتور جفری، قاهره: بی‌نا.
- . ابن هشام، عبدالملک، (بی‌تا)، السیره النبویه، تحقیق مصطفی سقا، ج 1 و 2، بیروت: دارالمعرفه.
- . احمد امین، (1969)، فجر اسلام، بیروت: دارالکتاب العربی
- . الجوهری، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز، (بی‌تا)، السقیفه و فدک، جمع و تحقیق محمد هادی امینی، تهران: مکتبه نینوی الحدیثه.
- . امینی، عبدالحسین، (1366)، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج 1 و 8 و 9، تهران: دارالکتاب الاسلامی.
- . بخاری، محمد بن اسماعیل، (1407)، الجامع الصحیح، تحقیق قاسم الشماعی الرفاعی، ج 1، بیروت: دارالقلم.
- . بلاذری، احمد بن یحیی، (1424)، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج 3، بیروت: دارالفکر.
- . بلعمی، ابوعلی، (1373)، تاریخنامه، تحقیق محمد روشن، ج 3، چ 3، تهران: البرز.
- . بهبودی، محمدباقر، (1368)، سیره علوی، تهران: چاپخانه حیدری.
- . تستری، محمد تقی، (1410)، قاموس الرجال، ج 6 و 8، قم: جامعه مدرسین.
- . ثقفی کوفی، ابن هلال ابواسحاق ابراهیم بن محمد، (1373)، الغارات، ترجمه عزیز الله عطارودی، بی‌جا: عطارد.
- . جعیط، هشام، (1372)، کوفه پیدایش شهر اسلامی، ترجمه ابوالحسن سرو قد مقدم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- . حجتی، سید محمدباقر، (1382)، تاریخ قرآن کریم، چ 19، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
- . حسنی، هاشم معروف، (1411)، دراسات فی الحدیث و المحدثین، چ 2، بیروت: دارالتعاریف للمطبوعات.

- حسینی جلالی، محمدرضا، (1413)، تدوین السنه الشریفه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، (1417)، تاریخ بغداد او مدینه الاسلام، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج 9 و 12، بیروت: دارالکتب.
- خویی، سید ابوالقاسم، (1403)، معجم الرجال، ج 10 و 11 و 19، چ 2، بیروت: منشورات مدینه العلم.
- ذهبی، محمد بن احمد، (1410)، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب الانووط، ج 1 و 4 و 11، بیروت: موسسه الرساله.
- ، (1374)، تذکره الحفاظ، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- راجی فاروقی، اسماعیل و لوئیس لمیاء فاروقی، (1384)، علوم عقلی و تجربی در عالم اسلام، ترجمه محمد فیروز کوهی و روح الله نصرالهی، تهران: بین الملل.
- سجستانی، سلیمان، (1936)، المصاحف، مصر: مکتبه رحمانیه.
- سیوطی، جلال الدین، (1360)، الاتقان فی علوم القرآن، چ 3، قاهره: بی نا.
- ، (بی تا)، درالمنثور فی تفسیر بالمأثور، ج 1 و 2 و 6، مصر: دارالکتب المصریه.
- شریعتی، محمد تقی، (بی تا)، خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت، تهران: بی نا.
- شهیدی، سید جعفر، (1389)، پس از پنجاه سال پژوهشی تازه پیرامون قیام امام حسین (ع)، چ 45، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
- شیخ صدوق، محمد بن علی، (1403)، الخصال، تصحیح علی اکبر غفاری، ج 2، قم: منشورات جامعه المدرسین حوزه علمیه قم.
- شیخ کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، (1388)، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، ج 2، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- طبرسی، جلیل ابومنصور، (1387)، احتجاج، ترجمه بهرادی جعفری، ج 2 و 1، چ 3، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- طبری (شیعی)، محمد بن جریر، (1415)، المسترشد، تحقیق احمد محمود، بی جا: النشر اسلامیه.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، (1375)، تاریخ، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج 6 و 7، چ 5، تهران: اساطیر.
- عجلی، احمد بن عبدالله، (1405)، تاریخ الثقات، ج 1 و 2، المدینه المنوره: مکتب الدار.
- عزیزی، حسین و پرویز رستگار، (1380)، روایان مشترک، قم: بوستان کتاب قم.
- عسکری، سید مرتضی، (1373)، معالم المدرستین، تهران: بنیاد بعثت.
- قرآن کریم، ترجمه ابوالفضل بهرام پور.
- قمی، عباس، (1355)، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، قم: بی نا.
- قمی، علی بن ابراهیم، (1367)، تفسیر قمی، ج 2، قم: دارالکتب.
- کشی، عمر بن عبدالعزیز، (بی تا)، رجال کشی، نجف: آل البيت.
- کونل، ارنست، (1368)، هنر اسلامی، ترجمه هوشنگ طاهری، تهران: توس.
- مامقانی، عبدالله، (1352)، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج 2، تهران: جهان.
- متقی هندی، علی بن حسام الدین، (1409)، کنز العمال، ج 13، بیروت: صفوة الصفا.
- مجلسی، محمد باقر، (1403)، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، ج 28 و 38 و 92، بیروت: الوفاء.
- مطهری، مرتضی، (1383)، آزادی معنوی، چ 28، تهران: صدرا.
- معارف، مجید، (1389)، تاریخ عمومی حدیث، تهران: کبیر.

. معرفت، محمدهادی، (1381)، علوم قرآنی، ج 4، قم: موسسه فرهنگی تمهید.

_____، (1379)، تفسیر و مفسران،

قم: ترجمه موسسه فرهنگی تمهید.

. منتظرالقائم، اصغر، (1386)، تاریخ اسلام تا سال
چهل هجری، اصفهان: دانشگاه اصفهان با همکاری
سمت.

. منقری، نصرین مزاحم، (1373)، پیکار صفین،
تصحیح عبدالسلام محمدهارون، ترجمه پرویز اتابکی،
تهران: انقلاب اسلامی.

. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.

. یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله بن عبدالله،

(199ق)، معجم البلدان، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

. یعقوبی، احمد بن واضح، (1374)، تاریخ یعقوبی، ترجمه

محمد ابراهیم آینی، ج 1 و 2، تهران: علمی و فرهنگی